

تشییع طولانی دریا

تقدیم به پرندگان مهاجری که در گمنام‌ترین لحظه‌ها، حماسه‌های جاویدان آفریدند.

سیدعلی پور طباطبایی

سرشان را از آب بیرون آورده بودند تا ببینند چه خبر است، دست‌های مرد را دیدند که مانند نيزه‌ای آب را شکافت. تن او آن چنان به سرعت در آب فرو رفت که بعضی از آنها فکر کردند آب او را بلعیده است. همان موقع بود که از عرشه‌ی یک ناو هواپیمابر، بال‌گردانی سیاه‌رنگ به هوا بلند شد. در آغاز، صدایش از جایی که قایق ایستاده بود به گوش نمی‌رسید؛ اما پس از چند لحظه ماهی‌هایی که در اطراف قایق بودند، به اعماق تاریک دریا پناه بردند. آنها صدای رعب‌آور بال‌گردان را که همیشه خاطرات بدی را برایشان تداعی می‌کرد، به خاطر آورده بودند، ولی مرد زیر آب چیزی نمی‌شنید و فقط در سکوت - که هیچ وقت در خشکی از آن خبری نبود - با چشمانش سنگ‌ها را برای پیدا کردن صدف‌های مروراید می‌کاوید. دستانش با مهارت صدف‌های بدشاشی را که آشکار می‌شدند، جمع می‌کردند و داخل کیسه‌ای که به کمرش وصل بود، می‌ریختند.

در آسمان، جایی که تا آن لحظه تنها مرغان دریایی جولان می‌دادند، ملخ بال‌گردان چرخید و چرخید و پروانه‌ی دمش آن را به سوی قایق هدایت کرد. و بعد تنها چند ثانیه وقت صرف شد تا دستی اینفرم‌پوش دکمه‌ای را در صفحه‌ی آلات دقیق مقابله‌ی فشار دهد. در بالای چپ، موشکی که ماه‌ها انرژی درونیش را برای این لحظه ذخیره کرده بود، از زندان تنگ آهنی دور خودش رها شد و به سوی قایق پرتاب شد. قبل از این که موشک به قایق برخورد کند، یک لحظه خطوط موازی قرمز رنگ و ستاره‌های آبی‌اش که بر حاشیه‌ی سفید پرچمی روی بدنه‌اش حک شده بودند، درخشیدند.

موجی که از انفجار قایق به وجود آمد، در زیر آب مرد را لرزاند و او بدون این که بداند لوله‌ی سیاه رنگی که از زیر بدنه بال‌گردان بیرون آمده است، انتظار او را می‌کشد؛ ناخودآگاه به بالا، به سوی روشنی آفتاب شنا کرد. چند روز بعد ماهیگیران سحرخیز، جسد مردی را دیدند که دریا پس از تشییعی طولانی با شرکت تمام ماهی‌ها به ساحل آورده بود.

نگاهی به «تشییع طولانی دریا»

حسن فقیه

نویسنده سعی کرده با انتخاب کلمات مناسب و نثری روان آرامش دریا را به داستان خود ببخشد.

تا نیمه‌های داستان با حرکت آرام و بدون گره و مشکل داستانی پیش می‌رود. در این قسمت روی تصویر ماهی‌ها، بازی‌ها و حرکات آنها طوری کار شده که خواننده به حق فکر می‌کند ماهی‌ها یکی از ارکان اجزای داستان هستند، ولی در ادامه و شروع ماجرای اصلی می‌بینیم که چنین نیست و ماهی‌ها در روند ماجرای داستان نقشی ندارند.

تلاش نویسنده برای بیان غیرمستقیم و تصویرسازی نکته‌ای قابل اشاره است و نکته دیگر این که برخلاف بخش اول داستان بخش دوم آن با توجه به شروع و نوع حادثه آهنگ سریع‌تری را می‌طلبید که چنین نیست.

خلوت دریا و آسمان و آمیزش رمزآلودشان را با هم، تن کهنه و قدیمی قایقی دراز و پهن خراش می‌داد. قایقی معمولی معمولی بود که اگر هفته‌ها هم روی شن‌های ساحل به انتظار می‌ماند، حتی پسر بچه‌ای شیطان پیدا نمی‌شد که از روی کنج‌کاو و بی‌حوصلگی، سنگ‌هایش را به جای مرغ‌های دریایی بسوی آن پرتاب کند.

طول هشت متری و عرض دوونیم متری‌اش خارج از اندازه عادی نبود و مثل همه قایق‌هایی که چند نسل را دیده‌اند، ته مایه‌های رنگ شادی که نسل اول زده بود، بر روی بدنه‌اش به چشم می‌خورد و خبر از روزهای جوانی‌اش می‌داد. آب دریا رنگ‌های بعدی را هم که آمده بودند، جابه‌جا پاک کرده بود و از دور مثل لحاف چهل تکه‌ای می‌مانست که هر تکه‌اش را از یک رنگ دوخته باشند.

قایق سر جایش ایستاده بود و حرکتی نمی‌کرد. تنها جریان‌های کوچک آب آن را بالا و پایین می‌برد و سایه آن را که زیرش یک دسته ماهی استراحت می‌کردند، تکان می‌داد. این ماهی‌ها بعد از فراری طولانی و با تلفات زیاد، توانسته بودند که از چنگ یک نهنگ قاتل که آنها را سایه به سایه تعقیب می‌کرد، بگریزند و حالا در زیر سایه این قایق جمع شده بودند تا دمی استراحت کنند.

قایق بیش از حدی که باید، آرام بود و این خوشایند ماهی‌های پیرتر نبود و هر لحظه منتظر حرکتی از آن بودند. همین‌طور هم شد. سر یک مرد از لبه قایق پیدا شد و نظم ماهی‌ها را به هم ریخت و آنها را به عمق بیش‌تر آب فراری داد. ترس ماهی‌ها از این بود که مرد توری را درآورد و آن را برای گرفتن ماهی‌ها در آب بیندازد. اما انگار مرد علاقه‌ای به تور نداشت و یا شاید اصلاً توری نداشت؛ چراکه وقتی دستانش را در آب فرو کرد، چیزی در آنها نبود. فقط از کف آنها بویی آشنا شبیه به بوی صدف‌های دریایی می‌آمد. حتی یکی از ماهی‌ها آنها را اشتباه گرفت و سعی کرد گازشان بگیرد. ماهی‌ها که دیگر از قایق نمی‌ترسیدند آزادانه در اطرافش جولان می‌دادند. حتی ماهی‌های جوان که به خاطر تجربه کمترشان از دنیا، کمتر می‌ترسیدند؛ سعی می‌کردند که از روی قایق بپرند. قایق جزیی از دریا شده بود و با تکان‌های آن بالا و پایین می‌رفت.

اما چند لحظه بعد ماهی‌ها باز هم فرار کردند، در داخل قایق مرد در حال درآوردن لباس‌هایش بود و این کار تکان‌های منظم قایق را تبدیل به اوج و فرودهای نامنظم می‌کرد و این، ماهی‌ها را به یاد جنب و جوشی که قایق‌های ماهیگیری به هنگام پهن کردن تور در دریا داشتند، می‌انداخت.

سپس در یک لحظه تکان‌های قایق آرام گرفت و چند لحظه بعد تکان شدیدی خورد و فشار زیادی را به آب وارد کرد. آب هم متقابلاً همان فشار را به قایق و به بدن مرد بازگرداند. ماهی‌ها که هنوز گیج بودند و